

شبيهه السامري

شبيهه سامري

قال تعالى: (وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يُلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يُلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) ([150]).

(خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد؛ مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز اینچنین است. پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه درآیند) [151].

بلعم بن باعوراء عالم وناسك كان يري بعض الغيب، فاستدعاه أحد الملوك الطواغيت الكفرة ليدعو على موسى (ع) فدعا عليه، مع علمه أن موسى نبي عظيم، حسداً له، ومع علمه أن هذا الملك طاغوت كافر بالله وبرسوله وبدينه في الحقيقة، وإن أظهر شهادة لا إله إلا الله؛ لأن محاربتة لأولياء الله ولدين الله دالة على كفره. ولكن بلعم بن باعوراء وأمثاله يجعلون الشبهات عاذراً لسقطاتهم ولعلمهم يجعلون المحكم متشابه والحق مشتبه؛ لينتهكوا حرم الله سبحانه.

بلعم بن باعورا عالم و زاهدي بود که برخی امور غیبي را می‌دید. یکی از پادشاهان سرکش ستمگر از او خواست که موسی (ع) را نفرین کند و او با اینکه می‌دانست آن حضرت پیامبری بزرگ است از روی حسادت به او، وی را نفرین نمود. همچنین او می‌دانست که این پادشاه طاغوت و سرکش در

حقیقت به خدا و فرستادگانش و به دینش کافر است هر چند در ظاهر کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بر زبان می‌راند؛ چرا که دشمنی او با اولیای خدا و دین خداوند نشان از کفروی می‌دهد. اما بلعم و امثال او شُبّهات را عُذر و بهانه‌ای برای لغزش‌های خود قرار می‌دهند، و چه بسا محکم را متشابه و حق را مشتبه می‌نمایند؛ تا حرمت‌های خداوند سبحان را بشکنند.

وفي التوراة الموجودة أن بلعم بن باعوراء لم يدع على موسى، والظاهر أنه من تحريف اليهود فيها، حيث جاء في رواية عن الإمام الرضا (ع): (أنه أعطى بلعم بن باعوراء الاسم الأعظم فكان يدعو به فيستجاب له، فمال إلى فرعون - وهذا غير فرعون مصر لعنهم الله - فلما مرّ فرعون في طلب موسى (ع) وأصحابه، قال فرعون لبلعم أدعو الله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر في طلب موسى (ع) فامتنعت عليه حمارته، فأقبل يضربها فأنطقها الله عز وجل، فقالت: ويحك على ما تضربني، أتريد أن أجيء معك لتدعو على موسى نبي الله وقوم مؤمنين؟ فلم يزل يضربها حتى قتلها، وانسلخ الاسم الأعظم من لسانه ... ([152]).

در توراتی که در دسترس است آمده که بلعم بن باعورا موسی (ع) را نفرین نکرد و چنین برمی‌آید که این موضوع از تحریفات یهود باشد؛ چرا که در روایتی از امام رضا (ع) آمده است: «به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد - این فرعون غیر از فرعون مصر که لعنت خدا بر او باد می‌باشد - وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آنها برسیم. بلعم بن باعورا خرش را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرش از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان حمار را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو بیایم

تا پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بُمرد.
آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد...» [153].

إذن فهذا عالم واطلع على بعض الغيب، فهو على يقين، ولكن يقينه لم ينفعه بشيء؛ لأنه ركن للحاكم الجائر وأحب العلو والارتفاع، ولم يكن مخلصاً لله حيث انطوت نفسه على التكبر وحب الأنا والحسد لأولياء الله المصطفين!!

بنابراین، این شخص عالم بود و از برخی امور غیبی مطلع؛ پس او بریقین بود اما یقینش به او سودی نرساند؛ چرا که وی به حاکم ستمگر تمایل یافت و برتری جویی و رفعت مقام را برگزید و مخلصی برای خداوند نبود؛ تا آنجا که نفسش مالا مال از تکبر، حُب منیت و حسادت اولیای برگزیده‌ی الهی گردید!!

ولما تعرض لهذا الامتحان الإلهي انسلخ من آيات الله وأعرض عنها، وأظهر باطنه الأسود وظهرت حقيقته (كلب يلهث وراء الدنيا)، لكنه تسربل بلباس العالم العابد العامل لله. وهكذا أغواه الشيطان وأرداه فكان تابعاً مخلصاً له، بعد أن اقتفى أثره واتبعه، حيث كان الشيطان يعلم علم اليقين، ومع ذلك تكبر على آدم (ع) وتمرد على الله. وكذلك هذا اللعين فمع علمه ويقينه حسد موسى (ع) ودعا عليه، بدل أن ينظم تحت لوائه ويكون تابعاً له، وهكذا كان العلم لـ (بلعم بن باعوراء) سبباً للتكبر وحسد موسى (ع)!! فجعل بلعم بن باعوراء العلم نقمة أردته في الهاوية، مع أنه رحمة يصل العاملون بها إلى الله.

چون در معرض این آزمون الهی قرار گرفت از نشانه‌ها و آیات الهی عاری گشت و از آنها روی گردان شد و باطن تاریک و سیاه خود را آشکار نمود و حقیقتش یعنی سگی که به دنبال این دنیا له له می‌زند، اما در پوستین عالم عابد عامل برای خداوند بود، هویدا شد! و اینچنین شیطان، گمراه و تباهش نمود و او نیز پس از اینکه جا پای او نهاد و او را پیروی نمود، پیرو مخلصش گردید.

شیطان با آنکه در مرتبه‌ی یقین بود، اما بر آدم (ع) تکبر ورزید و از فرمان خداوند سرپیچی نمود. به همین صورت، این ملعون هم با وجود علم و یقینش، به موسی (ع) حسادت ورزید و به جای آنکه زیر پرچم او درآید و پیرو او شود، او را نفرین نمود. به این ترتیب، این علم برای بلعم بن باعورا، وسیله‌ای برای تکبر و حسادت نسبت به موسی (ع) شد!! و بلعم بن باعورا این علم را تبدیل به نعمت و عذابی نمود که وی را به اعماق جهنم (هاویه) درانداخت؛ با وجود اینکه علم رحمتی است که عمل‌کنندگان به آن به خدا می‌رسند!

روي عن النبي أنه قال: (العلماء كلهم هلکی إلا العاملون، والعاملون كلهم هالکون إلا المخلصون والمخلصون علی خطر) ([154]).
از نبی مکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «عالمان، جملگی هلاک می‌شوند مگر اهل عمل، و اهل عمل جملگی هلاک‌اند مگر مخلصان، و آنها که اخلاص دارند در خطرند» [155].

ومع الأسف كثيرون يعدون أنفسهم علماء مع أنهم لا يحسنون تفسير سورتين من القرآن الكريم، علی ما ورد عن آل محمد، ولم يقرؤوا إلا اليسير من روايات المعصومين، مقتصرين علی بعض الروايات الفقهية في الغالب. فبماذا يعدون أنفسهم علماء، أبالمنطق الذي وضعه أرسطو قبل آلاف السنين، وربما يوجد من الملاحظة من هو أعلم به منّا. أم بالمجادلات والإشكالات المنطقية وغيرها الخالية من ثمرة علمية أو عملية، ولا تعدوا كونها ترفاً علمياً وضياعاً للوقت ([156]).

متأسفانه بسیارند کسانی که خود را عالم می‌دانند با اینکه حتی تفسیر دو سوره از قرآن کریم را مطابق آنچه از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است، به درستی نمی‌دانند و از روایات معصومین (علیهم السلام) جز اندکی نخوانده و غالباً به برخی روایات فقهی اکتفا کرده‌اند. اینان از چه روی خود را عالم

می‌پندارند؟ آیا با منطقی که ارسطو آن را هزاران سال پیش وضع نمود و چه بسا در میان ملحدان و بی‌خدایان کسانی باشند که این منطق را بهتر از ما بدانند، یا با مجادلات و اشکالات منطقی و نظایر آن که هیچ ثمره و بهره‌ی علمی یا عملی ندارند و چیزی فراتر از وقت‌گذرانی‌های علمی و اتلاف وقت محسوب نمی‌گردند [157].

السنا نروي عن رسول الله ما معناه: (إِنَّ الْمَرْءَ يَحَاسِبُ عَنْ عَمَلِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ) [158]. أوليس الله سبحانه يقول: (وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا) [159].

آیا از رسول خدا (ص) به این مضمون روایت نمی‌کنیم: «از انسان در مورد عمرش که آن را در چه کاری صرف نموده است، پرسیده می‌گردد» [160]؟ آیا این خداوند سبحان نیست که می‌فرماید: (چون بخواهیم دیاری را هلاک کنیم، مرفهان و خوش‌گذرانان را فرماییم تا در آنجا تبه‌کاری کنند، تا عذاب بر آنها واجب گردد؛ پس آن را یکسره در هم فرو کوبیم) [161]؟

فليحذر أولئك الذين يجلسون الساعات في المساجد يتجادلون، ويتمارون ويملؤون المساجد بكلام بعيد كل البعد عن الحق والهدى الذي يریده الله. بنابراین آنهایی که ساعت‌ها در مساجد می‌نشینند و به جدال و گفت‌وگو می‌پردازند، مجادله می‌کنند و مسجدها را از گفتارهایی که فرسنگ‌ها از حق و از آنچه خواست خداوند می‌باشد، فاصله دارند، آکنده می‌گردانند، باید بر حذر باشند!

لقد ابتعدنا كثيراً عن الطريق، ولهذا تسلط جالوت وأمثاله علينا، قال رسول الله: (سيأتي زمان على أمتي لا يبقى من القرآن إلا رسمه، ولا من الإسلام إلا اسمه،

يُسْمَوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ، مَسْجِدَهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهَدْيِ، فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتِ ظِلِّ السَّمَاءِ، مِنْهُمْ خَرَجَتْ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ ([162]).

به راستی که ما بسیار از راه مستقیم منحرف گشته‌ایم و به همین دلیل جالوت‌ها بر ما مسلط شده‌اند. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند، خود را منتسب به آن می‌دانند در حالی که دورترین مردم از آن هستند، مسجدهایشان آباد اما خالی از هدایت است، فقهای آن زمان شریکترین فقهای هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، از آنها فتنه خارج می‌شود و به آنها بازمی‌گردد» [163].

الحديث يدل على أنّ المساجد وإن كانت مليئة بالناس ولكنهم ليس على هدى آل محمد .

این حدیث بیان می‌دارد که هر چند مساجد مملو از جمعیت می‌باشد، اما از هدایت آل محمد (ص) خالی است.

وهل نعد أنفسنا عاملين ونحن لا نأمر بالمعروف ولا ننهي عن المنكر؟ حتى أصبح الناس يرون المنكر معروفاً والمعروف منكراً!! إنّ تكليف العالم هو إصلاح الأمة، قال تعالى: (وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ) [164]، لا فرد ولا فردين. وللأسف الشديد كثيرون هم الذين يقولون: الناس لا يريدون الدين، لكنهم لا يلتفتون إلى أن الناس واقعون بين المطرقة والسندان، فالطاغوت يمنع الدين الإسلامي الأصيل من الوصول لهم، وأنتم لا تكلفون أنفسكم العناء لإيصال الدين لهم بحجة التقية. قال الصادق (ع) ما معناه: (أما إنكم لو دُعيتم لتتصرونا، لكانت التقية أحب إليكم من آبائكم وأمهاتكم) [165].

آیا ما خود را عامل می‌دانیم با اینکه امر به معروف نمی‌کنیم و نهی از منکر را ترک گفته‌ایم؟! حتی کار به آنجا رسید که مردم منکر را معروف، و معروف را منکر دیدند! وظیفه‌ی عالم اصلاح، امت است. خداوند می‌فرماید: (تا مردم

خویش را هشدار دهند) [166]؛ نه یک نفر و نه دو نفر. و با تأسف بسیار، بسیاری کسانى که مى گویند: مردم دین را نمى خواهند؛ اما این عده توجه ندارند که مردم در میان چکش و سندان گیر افتاده اند؛ طاغوت مانع از رسیدن اسلام اصیل به آنان مى گردند و شماها نیز با بهانه‌ی تقيّه خود را برای رسانیدن حقایق دین به مردم به زحمت نمى اندازید! امام صادق (ع) به این مضمون مى فرماید: «اما هنگامی که برای یاری ما خوانده مى شوید، تقيه در نظرتان از پدران و مادرانتان هم دوست داشتنی تر مى شود» [167].

فالجاهل ربما يعذر في كثير من الموارد، ولكن أنتم يا علماء الإسلام ما هو عذرکم؟
چه بسا جاهل در بسیاری موارد بهانه تراشی کند، اما شما ای علمای اسلام، چه عذر و بهانه‌ای دارید؟

قال أمير المؤمنين (ع) ما معناه: (كان رسول الله كالطبيب الدوار بأدويته) [168].
امیر المؤمنین (ع) مى فرماید: «رسول خدا (ص) همچون طبیب دوره‌گردی همراه با داروهایش بود» [169].

فهل أنتم مقتدون بسنة نبيكم ؟!!! الناس نيام إذا ماتوا انتبهوا [170].
آیا شما به سیره و روش پیامبرتان اقتدا نموده‌اید؟ «مردم در خوابند، چون بمریند، بیدار شوند» [171].

الأعراف: 176.

[151] - اعراف: 175 و 176.

[152] - تفسير القمي: ج 1 ص 248، قصص الأنبياء للجزائري: ص 352.

[153] - تفسير قمي: ج 1 ص 248؛ قصص الانبياء جزايري: ص 352.

[154] - ميزان الحكمة: ج 1 ص 756، كشف الخفاء للعلوني: ج 2 ص 312، جامع السعادات للنراقبي: ج 1 ص 220.

[155] - ميزان الحكمت: ج 1 ص 756؛ كشف الخفا عللوني: ج 2 ص 312؛ جامع السعادتراقبي: ج 1 ص 220.

[156] لقد وضعت الحوزات العلمية الشيعية اليوم منهجاً في دراساتها الدينية معتمداً على دراسة المنطق الأرسطي والفلسفة اليونانية وعلم أصول الفقه وعلم الرجال الموروثان من أهل السنة، وأصبحت هذه العلوم وما شابهها من العلوم العقلية آلات من خلالها يتوصل الطالب الحوزوي لمعرفة العقائد الدينية الإلهية والأحكام الفرعية العملية، فأصبحت هذه العلوم هي الحاكمة على كلام محمد وآل محمد، وأخذوا يفسرون كلامهم طبقاً لتلك المناهج التي وضعها الملاحدة، مما أدى إلى سقوطهم في مخالقات كثيرة لكلام محمد وعترته، ورفضوا الكثير من الروايات وأسقطوها نتيجة إيمانهم بهذا المنهج المبتدع. كما أن الكثير من القواعد في تلك العلوم إنما تدرس للترف العلمي فقط، إذ لا توجد ثمرة عملية تترتب عليها، وهم يقرون هذه الحقيقة إلا أنهم اعتادوا على هذا المنهج واعتبروه منهجاً مقدساً لا يمكن الخدشة فيه، إذ هو الميزان للمعرفة عندهم!! والحال أنه يُبعد الطالب عن أهل البيت (ع) فيفني الطالب ريعان شبابه في علوم الملاحدة ويترك الثروة العلمية والروحانية التي ذكرها القرآن الكريم والرسول وعترته (ع)، فلا يدرس في الحوزات العلمية القرآن ولا روايات محمد وآله، ولهذا تجد الكثير من الحوزويين لم يحفظوا إلا اليسير من آيات القرآن وروايات محمد وآله. ومن أحب الاطلاع على هذه الحقيقة يمكنه ذلك من خلال التعرّف على ما يدرس في الحوزات العلمية.

[157] - امروزه حوزة‌های علمی شیعه در درس‌های دینی‌شان روشی براساس تدریس منطق ارسطویی، فلسفه‌ی یونانی، علم اصول، فقه و علم رجالی که از اهل سنت به میراث برده‌اند، وضع نموده‌اند و این علوم و نظایرشان از علوم عقلی، تبدیل به ابزاری شده‌اند که از طریق آنها طلبه‌ی حوزوی به شناخت عقاید دینی و احکام فرعی عملی می‌رسد و این علوم تبدیل به سنگ محکی برای سخنان محمد و آل محمد [?] گردیده‌اند و آنها سخنان این بزرگواران را براساس راه و روشی که ملحدان پایه‌ریزی کرده‌اند تفسیر می‌کنند تا آنجا که آنها را به ورطه‌ی سقوط در مخالفت با بسیاری از سخنان محمد (ص) و عترت او [?] کشانیده است، بسیاری از سخنان ایشان را رد کرده‌اند و در نتیجه‌ی ایمان و اعتقادشان به این راه و روش ساختگی، سقوطشان را به دنبال داشته است. بسیاری از قواعدی که در این علوم پایه‌ریزی شده است چیزی جز وقت‌گذرانی‌های علمی که دربرگیرنده‌ی هیچ بهره و نتیجه‌ی علمی نیستند، نمی‌باشند. با اینکه آنها خود به این حقیقت معترف می‌باشند، اما به این روش عادت کرده‌اند و آن را روشی مقدّس که هیچ خدشه‌ای نمی‌پذیرد، برشمرده‌اند؛ چرا که این روش، سنگ محک و میزان شناخت از دید آنها می‌باشد!! در حالی که این روش، طلبه را از اهل بیت [?] دور می‌کند و بهترین سال‌های جوانی طلبه را در علوم ملحدانه تلف می‌کند و باعث ترک کردن آن انقلاب علمی و روحانی که قرآن کریم، پیامبر و اهل بیتش [?] یادآور شده‌اند می‌گردد. بنابراین، در حوزه‌های علمیه، نه قرآن تدریس می‌شود و نه روایات محمد و آل محمد [?] و از همین رو، می‌بینیم که بسیاری از حوزوی‌ها جز اندکی از آیات قرآن و روایات محمد و آل محمد [?] در خاطر ندارند. هر کس خواهان آگاهی حاصل کردن از این حقیقت باشد می‌تواند آن را با فهمیدن آنچه در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود، حاصل نماید.

[158] - روی الشيخ الصدوق في الخصال والعلل: عن النبي (ع) أنه قال في تفسير قوله تعالى: (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، أنه لا يجاوز قدما عبد حتى يسئل عن أربع: عن شبابه فيما أبلاه، وعن عمره فيما أفناه، وعن ماله من أين جمعه وفيما أنققه، وعن حبنا أهل البيت) الخصال: ص 253، علل الشرائع: ج 1 ص 218.

[159] - الإسراء: 16.

[160] - شيخ صدوق در خصال و علل الشرائع روایت می‌کند: از پیامبر (ص) در تفسیر سخن حق تعالی «(متوقفشان بدارید، باید بازخواست شوند)» روایت شده است: «هیچ بنده‌ای قدم از قدم بردارد تا از چهار چیز پرسیده گردد: از جوانی‌اش که چگونه سپری کرده، از عمرش که در چه راهی فنا کرده، از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی انفاق نموده، و از محبت و دوستی ما اهل بیت». خصال: ص 253 ؛ علل الشرائع: ج 1 ص 218.

[161] - إسراء: 16.

[162] - الكافي: ج 8 ص 308، ثواب الأعمال: ص 253، بحار الأنوار: ج 2 ص 109.

[163] - کافی: ج 8 ص 308 ؛ ثواب الاعمال: ص 253 ؛ بحار الانوار: ج 2 ص 109.

[164] - التوبة: 122.

[165] - روی الشيخ الطوسي في التهذيب: عن الإمام الصادق (ع)، قال: (لم تبق الأرض إلا وفيها منا عالم يعرف الحق من الباطل، قال: إنما جعلت التقية ليحفن بها الدم فإذا بلغت التقية الدم فلا تقية، وأيم الله لو دعيتم لتنصرونا لقلتم لا نفعل إنما نتقي، ولكانت التقية أحب اليكم من آبائكم وأمهاتكم، ولو قد قام القائم (ع) ما احتاج إلى مسائلتكم عن ذلك) تهذيب الأحكام: ج 6 ص 173، وسائل الشيعة: ج 16 ص 235، جواهر الكلام: ج 21 ص 392.

[166] - توبه: 122.

[167] - شيخ طوسی در تهذيب روایت می‌کند: از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه از ما اهل بیت عالمی باشد که حق را از باطل می‌شناسد» و فرمود: «تقیه فقط به این منظور قرار داده شد تا خون محفوظ بماند، پس اگر تقیه به حد ریختن خون برسد دیگر جایی برای تقیه نیست. به خدا سوگند اگر برای یاری دادن ما خوانده شوید خواهید گفت: ما یاری نمی‌کنیم و فقط تقیه می‌کنیم؛ و حال آنکه تقیه از پدر و مادرتان برای شما دوست داشتنی‌تر است. آنگاه که قائم قیام کند دیگر احتیاجی به درخواست کردن از شما در این خصوص ندارد». تهذيب الاحكام: ج 6 ص 173 ؛ وسائل الشيعة: ج 16 ص 235 ؛ جواهر الكلام: ج 21 ص 392.

[168] - قال أمير المؤمنين في إحدى خطبه وهو يصف الرسول : (طبيب دوار بطبه قد أحكم مرأهه، وأحمى مواسمه، يضع ذلك حيث الحاجة إليه من قلوب عمي، وأذان صم، وألسنة بكم، متبع بدوائه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 1 ص 207.

[169] - أمير المؤمنين (ع) در یکی از خطبه‌هایش که رسول خدا (ص) را توصیف می‌کرد، می‌فرمود: «(او پیامبر پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم‌های خود را به‌خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تفتیده و گداخته کرده است، تا بر هر جا که نیاز داشته باشد، بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ، او با داروهای خویش بیماران غفلت‌زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می‌کند)». نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج 1 ص 207.

[170] - روي ذلك عن رسول الله . لاحظ : فيض الغدير للمناوي : ج 5 ص 72، كما أنه روي عن علي أمير المؤمنين (ع) كما جاء ذلك في بحار الأنوار: ج 4 ص 43.

[171] - چنین مطلبی از رسول خدا (ص) روایت شده است: به فیض الغدير منداوی ج 5 ص 72 مراجعه نمایید. همچنین این مطلب در بحار الانوار ج 4 ص 43 از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است.